

کافکا و مذاحوال

نشریه انجمن علمی

معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات

دانشگاه امام صادق (ع)

شماره نهم

شهریورماه ۱۴۰۳

نظرتون درباره‌ی
این عکس چیه؟
«ماجرای عکس» رو
در صفحه‌ی ۴ بخونید!

نیم‌نگاهی از پنج دریچه‌ی فرهنگی به یک چالش برای نظام!

غزه یا سیستان؟



به افق فلسطین!

داستان روز پیروزی، به
قلم امیرعباس گلستانی
در صفحه‌ی بعد



قصه‌ی مقاومت...

ما و فلسطینی‌ها
هم‌قصه‌ایم!
به روایت محمدحسام
نجف‌طرقی



ناسیونالیسم و
اقتصاد مدرن

یادداشت علی منجی،
مسئول هسته‌ی
فلسفه و تمدن،
در صفحه‌ی چهارم

سرمقاله



به قلم سیدعلی شبیری، دبیر انجمن علمی معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق - علیه السلام -

ماه گذشته، شماره ی هشتم نشریه ی کاغذ احوال - مرداد ۱۴۰۳ و اولین نشریه ی تیم جدید انجمن منتشر شد. به زحمت دوستانم و برای انتشار بیشتر نشریه، «پادپخش کاغذ احوال» تقدیم شما شد. اگر حوصله ی نشریه خواندن ندارید، پیشنهاد می‌کنم پادپخش‌های کاغذ احوال را دنبال کنید. به دنبال ماجرای مسابقه ی نقد، برنده ی بهترین نقد اعلام شد و هدیه ی نقد نیز تقدیم شد. در این مدت علاوه بر دوره‌های مجازی انجمن، پیگیر داستان «مدرسه ی دعوت» بودیم. نمی‌دانم تیزرهای ما را تماشا کردید یا نه؟! اگر مشتاق دیدن قصه ی مدرسه ی دعوت هستید، حتماً یک سر به کانال انجمن بزنید و تیزرها را ببینید. موضوع این ماه نشریه در امتداد بحث وحدت ملی، «غزه یا سیستان؟» است. اگر علاقه‌مند بودید در مسابقه نقد این ماه شرکت کنید. «بله... پرچم بالا... پرچم بالاتر... ایرانی بالا... انسان از ایرانی بودنش احساس غرور می‌کند، احساس افتخار می‌کند.» جملاتی که خواندید مربوط است به گزارشگر کشتی فینال المپیک پاریس ۲۰۲۴. جایی که محمدهادی ساروی مدال طلا گرفت و دل هم‌وطنانش را شاد کرد. حال سوال اینجاست که هموطن ساروی کیست؟! شاید بتوان گفت افرادی که در یک خط مرزی مشخص به دنیا آمده‌اند و در این اتفاق نقشی نداشته‌اند! در فضای رقابت‌هایی مثل المپیک، جام جهانی، مسابقات جام ملت‌ها و ... وطن همین است. وطن من "ایران" است و وطن آقای لویز "آمریکا". در کتاب‌های ابتدایی خوانده بودیم که دو همگون را نمی‌توان با هم سنجید؛ مثل اینکه بپرسیم دو کیلو پنبه بیشتر است یا دو متر پارچه؟ مسئله این‌جاست که حد و اندازه ی "دین" و "وطن" کجاست؟ حدود و ثغور دین معلوم است. اول و آخرش مشخص است. مبدأش الله و هدفش نیز همان است (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)؛ اما حدود و ثغور "وطن" مشخص نیست. کجا وطن من است؟ ایران؟ کدام ایران؟! ایرانی که تا ۶۰ سال پیش، بحرین یکی از استان‌هایش بوده و حالا نیست و اگر به گذشته برگردم، آذربایجان، تاجیکستان، ترکمنستان و ... نیز جزئی از وطن من بوده‌اند و اگر به تاریخ این کشور برگردم گستردگی وطنم به اندازه ی یک قاره بوده است؟! حال وطنم کجاست؟! گستردگی شعاع "حب الوطن" من چقدر باید باشد؟!



به افق فلسطین

به قلم امیرعباس گلستانی، مسئول هسته ی هنر و رسانه ی انجمن علمی

گرد و غبار همه جای شهر را فرا گرفته است. تا چشم کار می‌کند خاک است و آجرهای تکه‌تکه شده. با زحمت از زیر آوار بیرون می‌آیم، آواری که می‌توانست جانم را بگیرد. بعد از موشکی که درست بالای ساختمان منفجر شد، حالا دیگر صدای هیچ انفجاری به گوش نمی‌رسد. از در ساختمان که بیرون می‌زنم، صدایی آشنا به گوش می‌رسد... «شنوندگان عزیز، توجه فرمایید، قدس آزاد شد!»

بند سلاح را از گردنم بیرون می‌آورم. پرتوهای نور آفتاب، به آرامی گرد و غبار را کنار می‌زنند و به شهر جانی تازه می‌بخشد. از هر طرف صدای تکبیر به گوش می‌رسد. در این میان چشمانم به گنبد مسجدالاقصی که می‌افتد، تحقق وعده‌های الهی را از هر زمان بیشتر احساس می‌کنم. ضربه‌ای به شانم می‌خورد و مرا تکانی می‌دهد. رزمنده‌ای با شور و اشتیاق از کنارم دوید و با صدایی خسته اما پر هیجان گفت: «چرا ماتت برده؟! زود باش! سید حسن چند دقیقه دیگه وسط میدون اصلی شهر با هلیکوپتر می‌شینه» ناخودآگاه شروع به دویدن می‌کنم. اشک از دیدگانم جاری شده. در تمام این چند ماه نبرد سهمگین با ارتش صهیونیست، تنها امید به نیروی الهی بود که ما را در میانه ی نبرد، استوار نگاه داشت. روزی صدها هزار فلسطینی، عزادار خانواده‌های خویش بودند و امروز، بازماندگان خونخواران اسرائیلی باید بقایای کفتارهای خویش را از در و دیوار این شهر پایین بکشند و به همان جهنم‌دره‌ای برگردند که روزی قدم نحس‌شان را از آنجا به این دیار نهادند.

به میدان اصلی شهر که می‌روم، بالأخره پس از ساعت‌های طولانی می‌توانم جرعه‌ای آب بنوشم. این خرابه‌ها را می‌نگرم. خرابه‌هایی که می‌توانست نه بقایای بیت‌المقدس، بلکه بقایای تهران باشد! بعضی‌ها بدشان هم نمی‌آمد؛ همان کسانی که ندای "نه غزه، نه لبنان" سر می‌دادند و جان‌شان را هم فدای ایران نکردند! این پیروزی، مدیون ایستادگی ملتی است که هر گوشه و کنارش با هر قومیتی، غمخوار مظلوم و دشمن اول ظالمین جهان است. زمان به صدا درآمدن طبل‌ها فرا رسیده است!!!



اضافات سردبیر:

از آن عکس‌های خاص که بعد از پیروزی نهایی می‌تواند تازه حرف بزند... فلسطین بعد از صهیونیست‌ها، جایی‌ست که کودکان می‌توانند از ته دل بخندند و این‌بار زنده بمانند...💔



مرز ما آزادی است

به قلم امیرحسین نصیری‌پور، مسئول هسته‌ی حکمرانی و سیاست‌گذاری انجمن علمی

انتخابات ۸۸ آخرین روزهای منتهی به رأی‌گیری را سپری می‌کرد. سایه سنگین دوقطبی بر فضای سیاسی کشور با وجود تزریق تحرک و پویایی در جامعه، آژیر خطر را برای برخی ارزش‌ها به صدا درآورده بود. رفته‌رفته شعارها رنگ و بوی رادیکالیسم می‌گرفت. در یک طرف ماجرا، تیر برخی از شعارها، ارزش‌هایی را نشانه گرفته بود که تا به امروز، بخشی از نقاط اشتراک بین جناح‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده در جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند. ارزش‌هایی که ارتباط آن با انقلاب اسلامی، شاید و به تعبیری، ماهیتی و وجودی‌ست. از بین آن شعارها، برخی حال و هوای متفاوتی داشتند. بوی نوعی "ملی‌گرایی" همراه با تلاش برای زدودن "هویت جهانی انسان ایرانی"، که پس از انقلاب اسلامی شکل تازه‌ای به خود گرفته بود، بسیار محسوس بود. هویتی که جدای از ریشه‌های قومی و ملی، مرز خود را فراتر از آن و تا هر جا که آزاده و آزادگی یافت شود ترسیم کرده بود.

"نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!" این یکی از پرترکرترین شنیده‌هایی است که از ایام تبلیغات انتخابات ۸۸ توسط هواداران جنبش سبز تا به امروز، توسط برخی از گروه‌هایی که به بهانه‌های مختلف، از اقتصاد گرفته تا آزادی‌های مدنی، دست به اعتراض می‌زنند، شنیده می‌شود. در واقع همان‌طور که مشهود است، هدف اصلی این شعارها ساخت دوگانه‌ای کاذب بین منافع ملی و حفظ هویت ملی با نگاه جهانی و فراملی‌ای است که در انقلاب اسلامی و آرمان‌های او برای انسان‌سازی، ریشه‌ای بنیادین و جدانشدنی دارد. اما چه می‌شود که شهروندی ایرانی که حتی سابقه‌ی زیست در دوران فوران انگیزه‌های انقلابی را دارد، تن به بارگو کردن این شعار داده و عمل به آن را به عنوان راه‌حلی برای راه‌هایی از مشکلات، اعم از اقتصادی، فرهنگی و ... می‌داند؟ جدای از معضلات اقتصادی که تاثیر خود را بر این جنس کنش‌گری می‌گذارد، بدیهی است که باید با نگاه فرهنگی نیز این آسیب‌ها را واکاوی کرد. قبل از نوشتن این یادداشت در این فکر بودم که چگونه می‌شود به این امر، با وجود لگنت در سواد و قلم، با نگاهی سیاست‌گذارانه پرداخت. این‌طور به نظرم آمد که شاید طرح چند پرسش ساده ناظر به چرایی رخدادن این‌گونه حوادث در سطح جامعه، در چنین شرایطی مناسب‌تر باشد؛ چرا با وجود گذشت چهار سال از انقلاب اسلامی و یا در اختیار داشتن ابزار آموزشی و بسترهای مناسب، ایده‌های فراملی در کنار ساخت هویت ایرانی و ملی افراد و متناظر با آن، نباید رشد کند؟ چرا باید کماکان این آرمان‌ها به سبب غبارآلود بودن افق‌های پیش‌روی آن، نزد افکار عمومی بعضاً مبهم و ناشناخته باقی بمانند؟ چرا با وجود در اختیار داشتن رسانه، در موقعیت‌های مناسب ارتباط مناسب بین ذهن و دل مخاطب با مفهوم مورد نظر برقرار نمی‌شود؟ و چندین چرای دیگر که احتمالاً مخاطب‌های اصلی آن، نهادهای تصمیم‌ساز و حکمران، به ویژه در امور فرهنگی هستند...



قصه‌ی مقاومت

به قلم محمدحسام نجف‌طرقی، مسئول هسته‌ی علوم اجتماعی انجمن علمی

ویلیام والاس: «اگر بجنگید ممکنه بمیرید؛ و اگر فرار کنید، زنده می‌مونید؛ دست‌کم برای مدتی... ولی چند وقت بعد در رخت‌خواب‌تان می‌میرید. کدام را انتخاب می‌کنید؟ حاضرید از امروز تا لحظه‌ی مرگ افسوس بخورید که چرا اینجا نماندید و این جمله را نگفتید که «انها می‌توانند جان‌مان را بگیرند، ولی آزادی ما را هرگز...»؟» - سکانسی از فیلم سینمایی شجاع دل Braveheart

انسان و زندگی دو واژه‌ی از هم جدا نشدنی‌اند. انسان برای انسان بودنش باید زندگی کند. زندگی کردن شرط ضروری انسان است. انسان بدون زندگی کردن معنایی ندارد. اما زندگی کردن یعنی چه؟ زندگی یعنی نفس کشیدن؟ یعنی خوردن و خوابیدن؟ به راستی "زندگی" یعنی چه؟ برای من زندگی یعنی "ایستادن و جنگیدن برای رؤیای خویش". انسانی که رؤیا ندارد ممکن است زنده باشد اما زندگی نمی‌کند. چه بسا "موجود" باشد ولی "انسان" هرگز. جنگیدن برای رویای خویش، یک مسیر است. مسیری پر پیچ و خم و دشوار که انسان با نقش‌آفرینی‌اش سعی می‌کند از آن عبور کند. من مسیر جنگیدن برای رویای خویش را «قصه یا داستان انسان» می‌نامم. انسان باید برای خود داستانی داشته باشد زیرا شرط انسان‌بودنش داستان است.

در این ایام که شاهد مقاومت و ایستادگی مردم غزه در برابر جنایات هولناک رژیم صهیونیستی هستیم، سؤالاتی دائماً در ذهنم تکرار میشوند. مردم غزه این مقدار از مقاومت را در برابر اسرائیل چطور کسب کردند؟ به گمانم آنها هر لحظه که به مرگشان نزدیک می‌شوند، زندگی‌کردن را بهتر تجربه می‌کنند. شاید درکش دشوار باشد اما با هم مرور می‌کنیم: انسان فلسطینی باید زندگی کند. برای رسیدن به رویای "آزادی" باید بجنگد. در مسیر تحقق رویایش، مرگ گریبانش را می‌گیرد. او در عین مواجهه با مرگ، "زندگی‌کردن" را تجربه می‌کند. بار دیگر دیالوگ ویلیام والاس در شجاع دل را به یاد آوریم: «انها می‌توانند جان‌مان را بگیرند ولی آزادی ما را هرگز...». این عین زندگی کردن در لحظه‌ی مرگ است. و چقدر زیباست. هرچه به سوی مرگ می‌شتابند به زندگی نزدیکتر می‌شوند. که «بَلْ أَحِبَّاءٌ عِنْدَ رِجْمٍ یُرْفِقُونَ» شهادت راز مقاومت غزه است. سوال مهم‌تر آنکه چه نسبتی بین مردم ایران با مردم غزه برقرار است که باعث همدلی و همراهی می‌شود؟! برخلاف پاسخ‌هایی از جنس دشمن مشترک یا حتی منافع ملی، من معتقدم آنچه باعث وحدت قلبی ایرانیان و مردم غزه شده، "داستان و قصه‌ی مشترک" است. در زمانه‌ای که تمام هستی و هویت انسان ایرانی زیر چرخ توسعه‌ی غربی خرد می‌شد و به‌واسطه‌ی استعمار، هر آنچه که داشتیم به تاراج می‌رفت، انسان ایرانی برای هستی و دارایی‌اش ایستاد، جنگید و خون داد. انقلاب اسلامی نتیجه‌ی آن مقاومت‌کردن‌ها در برابر استعمار غربی و سرکوب‌گری رژیم پهلوی بوده است. روح انقلاب اسلامی ایران در داستان مقاومت فلسطینی متجلی شده است و این دلیلی است برای وحدت قلبی و همدلی مردم ایران با مردم فلسطین. زیرا که ایرانیان، داستان فلسطین را داستان خویش می‌دانند. اما در این نقطه‌ی تاریخی، برخی سعی دارند که "قصه‌ی ایران" را از "قصه‌ی فلسطین" جدا کنند. ایشان تلاش می‌کنند که نسبت ما را با مردم غزه مخدوش کنند. اما دریغ از آنکه نسبت‌شان جدایی‌پذیر نیست زیرا قصه‌ی‌شان، قصه‌ی واحدی است. قصه‌ی مقاومت...





ماجرای یک تبیین اشتباه! به قلم محمدمهدی سهیلی، مسئول هسته‌ی ارتباطات و دیپلماسی انجمن علمی

«آن فریب‌خوردگانی که یک روزی فریاد زدند «نه غزه، نه لبنان»، آنها نه فقط جانانشان را فدای ایران نکردند، حتی حاضر نشدند راحتی خودشان و منافع خودشان را هم در راه کشور فدا کنند؛ آن کسی که جانش را فدای ایران کرد باز همین شهید سلیمانی‌ها بودند؛ اینها بودند که در زمانی که نیاز به دفاع از کشور بود، جان خودشان را کف دست گرفتند و به میدان جنگ رفتند از کشور دفاع کردند، از ایران دفاع کردند؛ ... با این نگاه، ما میتوانیم ملت ایران را و معنویات ملت را و باطن ملت را کشف کنیم. ... ملت از هر جناح و حزب، از هر مجموعه، از هر قوم، از هر خصوصیت جغرافیایی، در این جهت مثل همدند؛ طرفدار انقلابند، طرفدار حاکمیت اسلامند، طرفدار ایستادگی در مقابل ظلمند»

این، بخشی از سخنان رهبری ایران است. ایشان بار دیگر هویت واقعی ملت ایران را به درستی تبیین می‌کنند. جامعه‌ی ایرانی، در کلام ایشان، ملتی حق‌خواه معرفی می‌شوند. ملتی که همواره نشان داده بر اساس فطرت پاک خود و همچنین آموزه‌های دین الهی اسلام، حق را انتخاب کرده است. در حقیقت، حق‌خواهی و نه گفتن به ظلم و ظالم، یک انتخاب ملی برای ایرانیان است. هر چند که قصد ندارم در این نوشتار، به منشا این پرسش شوم و غیرواقعی، یعنی «غزه یا سیستان؟» بپردازم. منتهی دغدغه‌ی اصلی‌ام، بررسی اشتباه تبیینی برخی افراد منتسب به جبهه‌ی انقلاب، در مقابل افشار کم‌بصیرت جامعه است. به یاد می‌آورم که در جریان انتخابات مجلس شورای اسلامی، بسیج دانشجویی شهر تهران، به صورت روزانه، در میدانی اصلی شهر، اقدام به برپایی کرسی‌های آزاداندیشی می‌کرد. هر چند که مسئله، انتخاب بین شرکت‌کردن یا شرکت‌نکردن در انتخابات بود، ولی گاه اتفاق می‌افتاد که برخی افراد، با انگیزه‌ی مخالفت، بحث فلسطین و حمایت جمهوری اسلامی از آن را به وسط می‌کشیدند. در این میان، یکی از پاسخ‌ها، تلاش برای کوروش‌سازی از رهبر انقلاب و نشان دادن این موضوع بود که ما همین حالا با سیاست‌های مان در منطقه، توانسته‌ایم امپراتوری ایران را احیا کنیم! این پاسخ، به شکل کاملاً واضحی غیرصادقانه می‌نمود و نه تنها قانع‌کننده نبود، بلکه خود موجب مقبولیت بخشی این دوگانه‌ی غیرواقعی در اذهان می‌شد. در نتیجه باید گفت که جبهه‌ی انقلاب باید بداند، تنها در صورتی امکان گفتگو با فضای عمومی جامعه را دارد که بتواند اندیشه‌ی واقعی و اصیل خود را تبیین کند. تلاش برای ایجاد نقاط مشترک غیرواقعی، تنها به دامن‌زدن دو قطبی‌های کاذب منجر خواهد شد.

ناسیونالیسم و اقتصاد مدرن

به قلم علی منجی، مسئول هسته‌ی فلسفه و تمدن انجمن علمی



تمدن غرب، در خود آموزه‌هایی دارد که درون طیف‌های مختلف فکری اروپای مدرن مشترک هستند و توانسته‌اند خودشان را در حوزه‌های مختلف تثبیت کنند. یکی از مهم‌ترین این آموزه‌ها، "ناسیونالیسم" است که از همان ابتدای رنسانس مطرح و سپس فراگیر شد، به طوری که اجتماعات غرب مدرن بر مبنای ملیت هستند. ناسیونالیسم یعنی شهروندان این اجتماعات، ارتباط خودشان با نظام سیاسی را برای خود هویت‌بخش می‌دانند. ارنست هاس "ناسیونالیسم" را شکلی از عقلانیت و تلاشی برای ایجاد انسجام در جوامع دستخوش نوسازی دانسته و معتقد است شکل خاصی از ناسیونالیسم، یعنی ناسیونالیسم لیبرال، بیشترین احتمال موفقیت در یکپارچه کردن جوامع دستخوش نوسازی را دارد و تنها شکل عقلانی‌شدن هم که احتمال دارد به اکثر نظام‌های سیاسی در تعاملات‌شان انسجام بدهد، همین ناسیونالیسم لیبرال است.

عقلانی‌شدن یعنی یکپارچه کردن شیوه‌های مختلف درک امور و ادغام آنها در یک نگرش اجتماعی واحد و منسجم ساختن آن نگرش با مجموعه‌ای از نهادها در روند نوسازی، که شیوه‌ی خاص تجربه‌شده در غرب، نیل به عقلانی‌شدن امور است و طی آن جوامع با عبور از بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، توزیع و نفوذ، از سنت به مدرنیته منتقل می‌شوند.

ملت و ملت‌سازی به طور خاص، به بحران هویت ارجاع دارد و ایجاد هویت ملی، فعالیت‌های حیاتی در عقلانی‌شدن است زیرا به حاکمان مجالس، مشروعیت می‌دهد و با اعطای مجموعه‌ای از نمادها به مردم باعث می‌شوند آنها هویت‌های محدود و محلی و جزئی‌شان را تابع هویت وسیع‌تر ملی ببینند.

گرین فیلد با بررسی رابطه ناسیونالیسم با توسعه اقتصادی و نقش آن در ظهور سرمایه‌داری و تمدن اقتصادی جدید، آن را شکل بی‌ظنیری از آگاهی اجتماعی می‌داند که در قلب این آگاهی، یک انگاره‌ی دربرگیرنده و اجبارآمیز از جامعه به عنوان ملت قرار دارد که دارای حاکمیت است و اعضای آن با هم برابر هستند. وبر با طرح اخلاق پروتستانی، نظریه‌های تک خطی و جبرگرایانه را به چالش کشید و اقتصاد مدرن و کاپیتالیستی را محصول عقل‌گرایی خاص فرهنگ غربی دانست که به همه حوزه‌ها سرایت کرد و در طی زمان، عقلانی‌شدن امور، مبنای نهادینه‌شدن امور شد. گرینفیلد هم ارتباط بین ناسیونالیسم و اقتصاد مدرن را به طور مستقیم از قضایای اخلاق پروتستانی می‌گیرد و نفع فردی عقلانی را به نفع جمعی و خیر عمومی پیوند می‌زند و ناسیونالیسم را به شکل سکولار جدید، آگاهی جمعی و سیستم جدیدی از استانداردهای اخلاقی تبدیل می‌کند و آن را روح سرمایه‌داری می‌نامد.



ماجرای عکس صفحه‌ی اول

نمی‌دانم عکس صفحه‌ی اول شماره‌ی قبلی را هم دیدید یا خیر، اما همه‌ی این عکس‌ها با یک معیار مشخص انتخاب می‌شوند: «به چالش کشیدن مخاطب فراری!». اگر شما هم سعی دارید چشم‌تان را بر روی چالش‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ببندید، کاغذاحوال می‌خواهد مانع‌تان شود! ما به دنبال حل چالش‌های نظامی و اولین گام حل چالش، مواجهه با چالش است. درباره‌ی عکس فوق هم اگر کوتاه بخواهیم توضیح دهیم، ادعا شده مربوط به یک خانم بلوچ در همان ایام اغتشاشات ۱۴۰۱ است. فارغ از ساختگی یا واقعی بودن عکس، پیام عکس است که اینجا برای ما موضوعیت دارد.

